



ولایت؛ کلید اصول دین/رمز مصونیت اعتقادات از نفوذ یهود چیست؟

آیت الله قرهی گفت: امام باقر(ع) می‌فرمایند: بنای اسلام بر پنج چیز است. نماز، روزه، حج، زکات و ولایت. ولایت؛ کلید اصول دین است.

آیت الله قرهی گفت: امام باقر(ع) می‌فرمایند: بنای اسلام بر پنج چیز است. نماز، روزه، حج، زکات و ولایت. ولایت؛ کلید اصول دین است.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن سخنان آیت الله قرهی در شب دوم محرم در پی می آید.

یک دلیل عمده اتفاقات مصیبت‌بار عاشورا

جریان کربلا و اتفاقات مصیبت‌بار عاشورا، دو دلیل عمده دارد که یکی از آن دلایل، این است: مردم باور به این که باید امت باشند، نداشتند و اصلاً انحراف از همین جا شروع می‌شود.

وقتی باور نکنند که امت هستند، معلوم است امام به عنوان امام نخواهد بود. البته این، عندالتاس است، نه عندالله. و نهایتاً در باب حکومت، نگاه مردم به خلافت است. وقتی عنوان خلافت پیش آمد، عنوان رأی است - که البته در آنجا هم رأی بما هو رأی نبود - و آنجاست که عنوان خطا و صحت در آزمون خلفا مطرح است.

وقتی امامت را از ناحیه خدا ندانستند، معلوم است که حکومت حتی از مسیر خودش خارج می‌شود و از آن ولایت‌الله «الله ولیّ الذین آمنوا» [۱] بیرون می‌رود.

إن شاء الله در جلسه آینده بیان می‌کنم که جریان عاشورا چگونه به وجود آمد و تاریخ کربلا چه بود، قصه از کجا شروع شد، چه کسی نامه داد، نامه‌ها چه بود و ادراکات نسبت به این نامه‌ها چه بود؟ آیا در نامه‌ها گفتند: حضرت، امام است. یا فقط به این نتیجه رسیدند که فرزند رسول الله است. این‌ها نکات ظریفی است که باید دقت شود.

باور به این که امام باید باشد و ولایت‌الله از ناحیه امام است، با جریان سقیفه از بین رفت. لذا تصوّر شد که دین بما هو دین، صلاه، صوم، زکات، خمس و بالتّهایه برای تحقق این‌ها (نه همیشه)، جهاد است. لذا در این مطلب مهم دقت نکردند. همه این مطالب به یک شرط است و آن هم وجود امام است.

ستون‌های پنج‌گانه اسلام

این روایت را خیلی شنیدید ولی ادامه‌ای دارد که بسیار عجیب است و کمتر تبیین شده است. اتفاقاً این روایت در اصول کافی است، مرحوم آیت حق، کلینی عظیم‌الشّان این روایت را آوردند و سلسله سند آن هم غوغاست. مستندات این روایت از باب رجالی و درایه، قوی است. طبق نظر بزرگانی چون آیت‌الله تستری(اعلی الله مقامه الشریف) (صاحب قاموس الرجال)، امام‌المسلمین (صاحب اربعه علم الرجال که ایشان در علم رجال، عجیب تسلط دارند) و آیت‌الله العظمی خوئی که در کتب رجالی خود بیان کردند، تمام سندهای این روایت عالی است. نهایتاً به این می‌رسد که وجود مقدّس امام باقر(ع) می‌فرمایند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» [۲]، بنای اسلام بر پنج چیز است. در یک روایت دیگری هم عنوان «عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ» است.

«الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصَّوْمُ وَ الْوَلَايَةُ»، نماز، روزه، حج، زکات و ولایت.

ولایت؛ کلید اصول دین

زراره، راوی این روایت است. او از اصحاب هم امام باقر و هم امام صادق، باقرین صادقین(ع) است. عرضه می‌دارد: «قَالَ زُرَّارَةُ فَأَيُّ ذَلِكَ أَفْضَلُ»، کدام یک از این پنج موردی که فرمودید، افضل است؛ یعنی آن‌های دیگر هم فضیلت دارد و عالی است، اما اعلای این عالی‌ها کدام است؟ «فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُهُنَّ»، حضرت فرمودند: ولایت، افضل است.

بعد خود حضرت توضیح می‌دهند که بیان کردم این قسمت کمتر بیان شده است. می‌فرمایند: «لِأَنَّهَا مِقْتَاتُهَا وَ الْوَلَايَةُ هُوَ

الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ». ولایت، برتر است. دلیلش را هم خود حضرت می‌فرمایند. در ابتدای سخن خود، «لام» را بر سر «إِنَّ» که تحقیقیّه است، می‌آورند. «لام»، حرف است و حرف هم کلمه است (کلمه، اسم است و فعل است و حرف). گاهی یک کلمه، معانی مختلفی دارد، «کلمة واحدة تدلّ علی معانٍ مختلفة». حال، یکی از معانی لام، تعلیق است، یکی تبشیر است، یکی انکار است و یکی تحقیق است؛ یعنی محققاً. «إِنَّ» هم یعنی تحقیقاً.

حال، اگر لام را لام تحقیقیّه و تعلیقیّه معنا کنیم و بخواهیم آن را با «إِنَّ» که در کنارش آمده، معنی کنیم؛ یعنی می‌شود: متعلق است به این که حتمی و حتمی است. به یک معنی دیگر، یعنی محقق است، تحقیقاً. یا تحقیقاً محقق است که همه یک معنا می‌دهد. که چه؟ به تعبیر عامیانه خودمان یعنی صددرصد لذا حضرت می‌فرمایند: صددرصد کلید همه این‌ها ولایت است. بدون ولایت، اصلاً فرایضی چون نماز، روزه، حجّ و زکات را نمی‌توانی انجام دهی.

شاید کسی بگوید: یعنی چه نمی‌توانم نماز بخوانم؟! من بدون ولایت هم نماز می‌خوانم! سه رکعت نماز مغرب می‌خوانم قربت الی الله، الله اکبر ...، یعنی چه؟! نوع نماز خواندن را هم برای من گفتند و تعریف کردند. می‌دانم قرائت آن چگونه است، حتی مسائلش را هم بیان کردند و می‌دانم که در شک بین سه و چهار و ... باید چه کنم. احکام آن هم تبیین شده است. چطور است که می‌گویید: کلید آن، ولایت است؟! یا در مورد زکات چطور است؟! شما پول هم خرج کن، زکات و خمس مال خود را هم بده، بدون ولایت به درد نمی‌خورد.

یعنی بدون ولایت، اصلاً کأنّ حقیقت زکات، صلاه، صوم و حجّ را باز نکردی. حجّ می‌روی، اعمال هم انجام می‌دهی، هفت شوط دور بیت می‌چرخ، قرائتت هم صحیح است، پشت مقام ابراهیم نمازت را هم می‌خوانی، اعمال دیگر هم مانند سعی صفا و مروه را انجام می‌دهی، در نهایت هم تقصیر و حلق را انجام می‌دهی و حاجی شدی؛ اما می‌فرمایند: بدون ولایت، اصلاً حجّ شما باز نشده است. این ولایت است که می‌تواند به عنوان حقیقت و کلید نماز و روزه و زکات و خمس و حجّ شما باشد. اگر ولایت نباشد، هیچ کدام از این‌ها معنا ندارد.

والی؛ دلالت اصول دین

نکته دیگری که حضرت در ادامه می‌فرمایند و خیلی مهم‌تر است، این است: «وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ». ولایت، اصل و اسّ و اساس است، نسبت به همه آن چهار مورد دیگر، افضل است؛ چون کلید برای آن‌هاست و آن‌ها بی‌ولایت، معنا ندارند. اما خود والی (یعنی آن کسی که این ولایت را دارد)، دلیل بر آن‌هاست.

در مسئله شیء، می‌گویند: حقیقت هر شیئی به دلالت آن مربوط می‌شود. نوع دیگری از تبیین این مطالب به این صورت است: شیء بما هو شیء، موجودیتش با دلالتش معلوم می‌شود. یعنی اگر شما چیزی را داری و می‌خواهی آن را بیان کنی، موقعی می‌توانی آن را تعریف کنی که دلایل و براهینی را برای اقامه آن بیان کنی.

مثلاً می‌گویید: اگر عنوان شود قصاص بما هو قصاص چیست و چرا باید باشد؟ می‌گویید: دلیل قصاص این است که جامعه آرامش می‌گیرد، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [۳]. یعنی اگر یک مرتبه قصاص کردی، شخص دیگر جرأت نمی‌کند چنین کاری را انجام دهد. اما اگر کسی را که مرتکب قتل شده، قصاص نکنی، شخص دیگری هم جرأت می‌کند چنین عملی انجام دهد و یا اصلاً خود همین جانی هم دوباره جرأت پیدا می‌کند که جنایت و قتل دیگری را انجام بدهد.

مثلاً وقتی دیدند که سازمان ملل به قتل‌هایی که در سوریه انجام می‌شود، خیلی واکنشی نشان ندادند، داعشی‌ها به راحتی به عراق هم آمدند. اما اگر ولو به طریق دیگری آمدند و آن‌ها را بمباران کردند (که حالا در این‌جا نمی‌توانم بیان کنم و از نشانه‌ها هست)، معلوم است که این‌ها فرار می‌کنند و دیگر جنایت کم می‌شود.

لذا دلیل القصاص را حیات الناس می‌گویند. حقیقت الشیء بما هو دلیله؛ یعنی اگر شما می‌خواهید حقیقت شیئی را تبیین کنید، آن دلیلش را باید در ابتدا روشن کنید که چرا می‌گویید: چنین چیزی باید باشد؟ حقیقت آن را از کجا می‌گویید؟ دلیلش این است، پس این می‌شود.

همان‌طور که دیدید برخی‌ها با قصاص مخالفت می‌کردند و حتّی در زمان امام راحل هم می‌خواستند راهپیمایی کنند که امام فرمودند: شما نشستید که این‌ها با نصّ صریح قرآن، مبارزه کنند؟! برای همین اگر کسی گفت شما چرا می‌گویید: قصاص، خوب است؟ می‌گویید: این که موجودیّت قصاص باید در جامعه باشد و حقیقت قصاص انکارناپذیر است، آن دلالتی است که در آن وجود دارد. دلالت آن هم حیات جامعه است؛ یعنی عامل نجات دیگران می‌شود؛ چون کس دیگری جرأت جنایت نمی‌کند.

این را از باب تمثیل بیان کردیم. حالا در این جا حضرت می فرماید: «وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ»، این که ما گفتیم: خود ولایت فی ذاته کلید هست، درست است، اما این کلید دست همه نمی تواند باشد و فقط باید در دست والی باشد که دلیل بر آن هاست.

لذا اگر می خواهیم حقیقت صلاه، حقیقت صوم، حقیقت زکات و حقیقت حج معلوم شود، دالّ این قضیه در مفتاح، والی است؛ یعنی آن که حاکم است و ولایت را دارد. پس آن کسی که ولایت را دارد، حقیقت است. اسّ و اساس حقیقت صلاه در ولایت است. یعنی اگر آن والی الهی، ولایت را داشت، تمام است.

خیلی مختصر آن یعنی باید حاکم از جانب خدا، والی باشد و ولایت را داشته باشد، تا آن های دیگر هم معنا پیدا بکند، والا اصلاً صلاه و صوم و ... معنا ندارد.

لذا در باب اینکه بیان می کنند: به منکر علی بگو، نماز خود را کند (نه قضا کند)، نماز بی ولای او، نماز بی وضو بود؛ همین است. مثل این می ماند که یک کسی نماز بخواند و در نمازش هم حال خوشی داشته باشد، بعد از نماز تازه متوجه بشود که عجب من که وضو نگرفتم، نماز هم خوانده، مثلاً با حال خاصی هم خوانده، اما می فرماید: این نماز، نماز باطلی است. حالا بدون ولایت هم همین طور است.

لذا در مورد بحث ولایت، می فرمایند که ولایت، کلید آن چهار مورد دیگر هست. اما در مورد والی می فرمایند: والی دلیل بر آن هاست؛ یعنی به سوی آن ها دلالت می کند. والی است که می گوید: حقیقت الصلاة چیست؟ والی است که می گوید: حقیقت الصوم چیست؟ والی است که می گوید: حقیقت الزکاة چیست؟ والی است که می گوید: حقیقت الحج چیست؟

لذا در باب حج همه، هم ما و هم اهل جماعت قبول دارند که اسّ و اساس حجّ به امیر الحاجّ است. امروزه امیرالحاجّ را سرپرستی حج در هر حجتی می گویند، اما در واقع امیرالحاجّ، خود والی است که به سمت آن ها دلالت می کند «وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ» و می گوید: حقیقت حج چیست. این یک معنی خیلی عجیب است این که چرا اصلاً باید ولایت و امامت باشد؟

اوّل بحث عرض کردم: علت وقوع جریان کربلا و امثال اینها و عقب گرد مسلمین بواسطه این بود که نفهمیدند حقیقت دین در امام و امت بودن و پذیرش ولایت است.

ائمّه حق و ائمّه ظلم، حقیقت حلال و حرام

یک روایت دیگر که خیلی عجیب است در اصول کافی است، آن هم با سندهای بسیار زیبا که اینجا دیگر ورود پیدا نمی کنم. یک کسی از وجود مقدّس حضرت باب الحوائج، موسی بن جعفر (ع)، در مورد آیه شریفه ۳۳ در سوره مبارکه اعراف سؤال کرد.

خداوند در این آیه شریفه می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [۴]، حبیب من! بگو پروردگارم، بدی ها و فواحشی را که آشکار است «ما ظَهَرَ مِنْهَا» و همچنین آنچه نهان است «وَ مَا بَطَنَ»، حرام کرده است.

باب الحوائج فرمودند: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ». پیامبر و مولی الموالی (علیهما الصلوة و السلام) هم فرمودند: قرآن ۷ ظاهر و ۷۰ بطن دارد و خود اهل جماعت هم دارند که اگر حقیقت القرآن را خواستید، بروید سراغ علی (علیه الصلوة و السلام). اولیاء خدا نیز در این زمینه تمثیل زدند - چون ما با محسوسات و ملموسات سر و کار داریم، این نوع مثال ها اشکال ندارد - و فرمودند: مثل گردو که پوست دارد، اما اصل آن، درون آن است.

لذا باب الحوائج (علیه الصلوة و السلام) در ادامه فرمودند: «فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ» جمیع آنچه که خدا در قرآن حرام کرده، ظاهر است.

اما خیلی عجیب است، خوب دقت کنید، اگر امام معصوم این را نمی فرمود، هیچ کس باور نمی کرد، می فرمایند: «وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ» اما بدی پنهان چیست؟ فرمودند: ائمّه ظلم و جور!

«وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ» هر چیزی که خدای متعال در قرآن فرموده: حلال است؛ ظاهر است، اما مگر حلال، باطن هم دارد؟

بله، همان‌طور که پروردگار عالم در این آیه شریفه می‌فرماید: حبيب من بگو حرام، ظاهری دارد و باطنی، فحشا و گناه، ظاهری دارد و باطنی، که ظاهرش همین گناهان است و باطنش، سر سپردن به ائمه ظلم و جور است، همین‌طور حلال هم، یک ظاهر دارد و باطن. باطن حلال، امام بر حق است لذا بعضی از اولیاء خدا می‌گویند: معنی این که فرمودند: «علی مع الحق و الحق مع علی» یعنی همین.

تمسک به امام ظلم، حلال ظاهر را حرام می‌کند!

ما این‌ها را درک نمی‌کنیم و ادراکش برای ما سخت و ثقیل است، اما هم ملا محسن فیض کاشانی (اعلی الله مقامه الشریف) و هم شیخ الطائفه، شیخ طوسی (اعلی الله مقامه الشریف) و هم آیت عظمی، سید مرتضی، علم الهدی - که هردو شاگرد شیخنا الاعظم، آن آیت عظمی و اخ السدید (برادر جدا نشدنی) حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج)، یعنی شیخ مفید عزیز بودند - بیان می‌کنند: ولو کسی حلال ظاهر را مصرف کند و از حرام ظاهر هم دوری کند، اما از حرام باطن دوری نکند و به حلال باطن تمسک نجوید، حلال ظاهرش هم حرام است و دوری جستن از حرام ظاهری‌اش هم باطل است!

دقت کنید سؤال این است: ظاهر، مهم است، یا باطن؟ معلوم است که باطن، مهم است. لذا می‌گویند: آن کسی که باطن را رها کند، ولو ظاهر را بگیرد و اصلاً گناه نکند، بداند آن ظاهری هم که دارد انجام می‌دهد، حرام است با آن کسی که باطن حرام را گرفت، ولی ظاهر حرام را رها کرد، مثلاً با چشمش حرام نگاه نکرد و ...، همان کارش هم باطل است یا آن کسی که نماز خواند، روزه اش را هم گرفت، خمسش را هم به موقع داد و حجش را هم رفت، اما به باطن حرام تمسک جست، آن کارهایش هم باطل است. پس توجه کنید! ملاک، امام حق و دوری از امام ظلم و جور و باطل است.

پس این که اس و اساس در امامت که تبیین می‌شود و بیان می‌فرمایند: اسلام بر پنج چیز است و پنجمی افضل است، برای همین است. حالا عرض من این است: به نظر بنده می‌رسد که آن‌جا هم چون زراره گفت: «فَأَيُّ ذَلِكَ أَفْضَلُ» برای همین هست که حضرت مجبور شدند در ابتدا بفرمایند: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُهُنَّ» و آن توضیحاتی که دادیم. اما با بیان ادامه مطلب، می‌فرمایند که اصلاً آن‌ها فضیلتی ندارند.

اما در اینجا چون دیگر به صراحت از حضرت سؤال کردند، حضرت فرمودند: ظاهر این فواحد، این است که شما این کارها را انجام بدهید و باطنش، این است که به ائمه ظلم و جور تمسک بجوید. ظاهر حلال هم همین‌هاست که بیان می‌شود، اما باطنش چیست؟ بزرگان فرمودند: باطنش این است که باید ائمه حق را داشته باشی. لذا اگر باطن را نداشته باشی، ظاهرش هم حرام است. یعنی چه؟

یعنی اگر ولایت امیرالمومنین، ائمه حق را نداشتی، نکاحت هم حرام است. چون شما به باطل تمسک جستی. عزیز دلم! خیلی عجیب است، بدون امام هیچ چیزی نیست و نمی‌تواند جلو برود. اولیاء خدا، بزرگان، اعظم، مانند شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز و همه سلسله نورانی متصل به امامت از اولیاء خدا، مقدس اردبیلی، شیخ کلینی و ابوالعرفا و امام راحل گرفته، تا افرادی مثل امام‌المسلمین و ... این‌ها فقط به واسطه اتصال به امامت، حق هستند و الا اگر این اتصال نباشد، این ظاهر قرآن به درد هیچ احدی نمی‌خورد.

نماز می‌خوانم، خب بخوان، اتفاقاً شیطان این نماز را دوست دارد! در مدینه هم قرآن و نماز می‌خوانند، البته بی‌ادب هم هستند، چون هیچ نمی‌فهمند و گاهی پایشان هم دراز است و قرآن می‌خوانند، می‌خوانند و بعد از خواب بلند می‌شوند و نماز می‌خوانند!

دوری از باطن دین، در نهایت به سخره گرفتن ظواهر دین ختم می‌شود!

البته دلیل این که وهابیت ملعون، دین را به سخره گرفته، این است که این‌ها یهود هستند و در این نباید شک کنید. از جلسه آینده ان شاء الله در مباحث با مستندات عرض می‌کنم که در قضایای کربلا چطور شروع کردند و نامه دادند و بعد چه کسانی، چطور راهنمایی کردند. لذا شک نکنید این‌ها یهودی بودند و یهود در دین نفوذ کرد و مع‌الأسف دلیلش هم این است که به امامت حق، چنگ نزدیم.

پس معنی اینکه نماز و روزه بدون امام حق، به درد نمی‌خورد، همین است. چون مگر آخرش چه بیرون می‌آید؟ این نماز به درد نخور، می‌دانی چه می‌شود؟ این‌طور می‌شود که حتی نماز ظاهری شما را به سخره می‌گیرند. الله اکبر، یک حدیثی از او سر می‌زند، بعد می‌گوید: «اصبروا دقیقه»، مردم را معطل می‌گذارد تا برود و بباید. خدا گواه است این‌ها دارند علناً دین را مسخره می‌کنند.

مگر نبود عمرو بن عاص که به معاویه گفت: می خواهی بدانی مردم چطور هستند، من به تو نشان می دهم. لذا اعلام کرد چون خلیفه کار دارد و می خواهد برود به بلاد اسلامی سر بزند، نماز جمعه را چهارشنبه می خوانیم! دین را به سخره گرفته بودند. حالا این ها هم از نسل همان ها هستند؛ یعنی اگر شما به حقیقت دین تمسک نجوید و فقط به ظاهر دین بسنده کنید، یک روز همین ظواهر دین شما را هم به سخره می گیرند.

شاید شما هم این کلیپ را دیدید که آن امام جماعت وهابی ملعون می گوید: الله اکبر، بعد حدیثی از او سر می زند، می گوید: «انتظروا دقیقه!» مردم را معطل می کند که برود مثلاً وضو بگیرد! همین؟! بین اسلام به کجا رسیده؟! این به سخره گرفتن دین است. یا در بحث جهاد نکاح هم همین طور است که دین را به تمسخر می گیرند و از این قبیل مسائل.

وقتی انسان دست از ائمه حق بکشد، ظواهر هم از بین می رود، وقتی انسان به باطن تمسک نداشته باشد، ظاهرش را نیز از او می گیرند و مسخره می کنند و می خندند. این بی شرف ها، این بی دین ها، اعتقاد به چیزی دارند؟

رمز مصونیت اعتقادات از نفوذ یهود

ضمن رعایت مسئله وحدت، باید بحث علمی را بیان کرد. باید به برادران عزیز اهل سنت - که به قول آیت الله سیستانی می گوئیم: اهل سنت جان ما هستند - بیان کرد: اگر یک مقدار تأمل کنید، متوجه خواهید شد که اگر تمسک به امام حق باشد، این ها نمی توانند شما را بازی بدهند. ما چون تمسک به امام حق داشتیم، وقتی پیر استعمار - یا به قول امام المسلمین که می فرمایند: انگلیس خیث - بهائیت را در تشیع و وهابیت را در تستن به وجود آورد، آن ها در ایران موفق به ترویج بهائیت نشد و آخر هم لو رفتند که بازوی یهود هستند. الآن قبر آن ملعون کجاست؟ در فلسطین اشغالی، در حیفا! که جایگاه عبادت بهائیت شده! این طور نشان دادند که اصلاً این ها را صهیونیست و یهود به وجود آوردند. چرا برای اهل جماعت هنوز محرز نیست که وهابیت، یهودی است و باور این مطلب را ندارند؟ برای این که تمسک به امام حق ندارند و إلا به این جا کشیده نمی شد.

شیعه چون - طبق این روایتی که خواندیم - تمسک به امام حق داشت، هر باطلی از بیرون بیاید و بالاخره بخواهد نفوذ کند، از آن دفع می شود. اگر باطلی از بیرون بیاید و لباس حق بپوشد، چون شما به امام حق تمسک جستید، لو می رود. لذا بهائیت بودند و مذاهب دیگری چون عرفان های مختلف، دراویش و خانقاه ها آمدند، اما نتوانستند کاری از پیش ببرند.

من یک موقعی در باب بحث فرقه شناسی و مکتب شناسی مطالعه می کردم، داشتم می شمردم ببینم این ها می خواستند چه چیزهایی را در به خصوص شیعه اثنی عشری نفوذ بدهند که اتفاقاً خیلی جالب است در شیعه های دیگر نفوذ ندادند. این را من با تحقیق دارم عرض می کنم - البته یک موقعی می خواهم بحثش را به فضل الهی انجام بدهم که یک بحث مفصل و مجزایی می طلبد - مثلاً در اسماعیلیه و علویون هم که فرقه ای از تشیع هستند، به وجود نیاوردند، اما در اثنی عشری به وجود آوردند. چون می دانستند بالاخره آن ها فقط در همان حد هستند، اما در مورد شیعه اثنی عشری چند چیز به وجود آوردند و هیچ کدام هم موفق نشدند. همه هم به خاطر این تمسک است. همه به خاطر این است که انسان از باطن رفت و به ظاهر چسبید.

این جاست که شیخ الطائفه و سید مرتضی که هر دو شاگرد شیخنا الاعظم هستند و هم چنین ملا محسن فیض کاشانی بیان می کنند: اگر کسی باطن حلال را رها کند و فقط به ظاهر حلال بچسبد، آن حلال هم حرام است و آن کسی که ظاهر حرام را رها کند، اما به باطن حرام بچسبد، آن ترک حرامش هم باطل است و به درد نمی خورد و از او نمی پذیرند. شاید کسی بگوید: آقا! من که چشمم را مواظبت کردم، می گویند: تا وقتی باطن حرام را رها نکنی، به درد ما نمی خورد.

توبه شیطان!

شاید این مطلب برای بعضی سنگین باشد، خوب دقت کنید یک مثال بزنم تا شاید یک مقدار آسان شود. خیلی جالب است در روایتی که اهل جماعت هم آن را بیان کردند، داریم که شیطان بعد از قضایایی که در خلقت حضرت آدم به وجود آمد (پروردگار عالم بیان فرمود: چرا به آدم سجده نمی کنی و او هم تکبر کرد و عرضه داشت: من از آتشم و او از خاک است، آتش بالاخره نور دارد و خاک، سرد است، اگر به سجده باشد من استحقاقش را دارم و ... پروردگار عالم فرمود: تو رانده شده ای، پس برو)، یک بار توبه کرد، منتها توبه اش حقیقی نبود (یعنی توبه ای که فرمودند: «توبوا الی الله توبه نصوحاً» نبود). او چه گفت؟

گفت: خدایا! من توبه می کنم، فقط یک درخواست دارم، من از این پس تو را عبادت می کنم، همان طور که این شش هزار سال عبادت کردم، عبادتی می کنم که هیچ یک از مخلوقات تو از جن و انس این گونه عبادت نکرده باشند.

خود این مطلب او، دلیل بر تکبر و منیت و خودخواهی است. کسی که تصوّر کند: من بالاترین عابد هستم، این حماقت است! اولیاء خدا هیچ موقع خود را برتر نمی‌بینند، تازه همیشه خود را متهم هم می‌کنند. آن‌ها حسب روایات، همیشه این‌طور تصوّر می‌کنند که آن کسی که یک ساعت از من بزرگ‌تر است، شاید یک ثواب بیشتر انجام داده، پس من نسبت به او عقبم و آن کسی هم که یک ساعت از من کوچک‌تر است، شاید هیچ گناهی کرده و اگر هم به فرض گناهی کرده باشد، گناه او از من کمتر است.

پس روایات به ما می‌فرمایند: همیشه خودت را متهم کن، همیشه انگشت اتهام به سمت نفس خودت باشد، نه دیگران. اولیاء خدا این گونه به من و شما درس می‌دهند، می‌گویند: من و شما نمی‌توانیم بگوییم که برتریم، چه کسی چنین چیزی گفته است؟!

این را در مباحث اخلاق و در بحث اخلاص عرض کرده‌ام که حتی اولیاء خدا می‌گویند: یک موقع در تعارف مثلاً وقتی می‌خواهند یک پستی بدهند، نگویند: خیر، استدعا می‌شود، از من خوب‌تر هم وجود دارد. چون وقتی می‌گویی: از من خوب‌تر هم هست؛ یعنی من اذعان دارم که خوب هستم، ولی دارم می‌گویم بهتر از من هم هست. لذا می‌گویند: این‌طور نگویند، چون با این بیان دارید می‌گویید که من خوب هستم.

لذا شیطان بیان کرد: من اگر از سجده بر این آدم معاف شوم، عبادتی می‌کنم که هیچ جنّ و انسی انجام نداده است. پروردگار عالم فرمود: مهم آن چیزی است که من از تو می‌خواهم، نه آن که دل تو می‌خواهد.

کد اساسی عبادت

عزیزان من! این کد اساسی عبادت است، آن را به ذهن بسپارید که اصل عبادت آن است که آنچه پروردگار عالم می‌خواهد، انجام دهیم، نه آنچه که نفس من می‌خواهد.

یک مثال بزنم، خیلی جالب است، یک موقع نزد ولیّ خدایی بودیم، یک خانمی که از بستگان ما بود، وسواس داشت و مدام همه چیز را آب می‌کشید. بعد از چندبار آب‌کشی، آن لباس را بالا برده بود که پهن کند.

آن ولیّ خدا به او گفت: آن را به من بده، این نجس نجس شده است.

آن زن گفت: یعنی چه؟ من این همه آب کشیدم!

گفت: این چیزی که تو مدام آب می‌کشی و می‌گویی: این‌طور پاک می‌شود، این نجس است و فقط آنچه که خدا می‌گوید، پاک است.

گفت: چطوری؟

آن ولیّ خدا همین‌طوری لباس را در حوض انداخت. اگر دیده باشید، این حوضچه‌های قدیمی، لبه‌هایش یک جوی کوچکی داشت و یک کمی لجن هم معمولاً آن لبه بود. ایشان لباس را در حوض انداخت، بالا آورد و گفت: حالا می‌روم پهن می‌کنم. آن هم بنده خدا داد می‌زد که آشیخ! نکن، این نجس است. آن ولیّ خدا گفت: تو نجسی، کجای این نجس است که مدام می‌گویی: نجس است، نجس است؟! آن که غیر خدا شود، نجس است. آنجا که نفس من است، می‌گویم: من به دلم نجسبید. پروردگار عالم می‌گوید، از طریق حضرات معصومین، این را برای ما آورده و می‌گوید: وقتی عین نجاست رفت، یک بار با آب قلیل می‌ریزی و یک بار هم با فشار، دیگر نگو حالا سوّمین بار هم بریزم. چون اگر گفتی: سوّمی، سوّمی، چهارمی هم می‌آورد و مدام می‌گویی: هنوز به دلم نجسبیده. همین است که به وسواس گرفتار می‌شوند. وسواس از همزات شیطان ملعون است.

پروردگار عالم به شیطان گفت: آنی که من می‌خواهم، باید عبادت کنی، نه آنی که دلت می‌خواهد. اولاً که تو مغروری داری می‌گویی من عبادتی می‌کنم که هیچ کسی نتوانسته و این، دلالت است بر این است که هیچ چیزی متوجّه نیستی. دوم این که من می‌گویم: به آدم سجده کن، تو باید بگویی: چشم.

پس وقتی پروردگار عالم می‌گوید: از طریق امام به عبادت برس، ما باید بگوییم چشم و إلا مابقی عبادت، غلط است. آقا نماز خوانده، وضو گرفته و در عبادت حال داشته، قرآن را ختم کرده و ...، اما بدون امام هیچ کدام به درد نمی‌خورد.

آن‌ها چقدر حافظ قرآن دارند که من بارها هم عرض کردم و این نکته را داخل پرانتز بگویم و سریع رد شوم که بدانید سربازان آقاجان امام زمان، حافظ قرآنند و عرض هم کردم که از این به بعد بروید دنبال حداقل یک آیه حفظ کردن در هر روز، اگر می‌خواهید سرباز امام زمان بشوید و إن شاء الله ظهور نزدیک است. اما آن‌ها حافظ قرآنند، ولی به درد نمی‌خورد؛ چون خداوند می‌گوید: من از طریق امامت خواستم، من باطن عبادت را از تو خواستم، چون اگر تمسک جستی به ظاهر عبادت، ظاهر عبادت تو را هم به سخره می‌گیرند، حج تو را به سخره می‌گیرند، نماز تو را به سخره می‌گیرند، نکاح تو را به سخره می‌گیرند، می‌گویند: تو را ده دقیقه برای این عقد می‌کنم، بعد ده دقیقه برای آن عقد می‌کنم، بعد دومرتبه عقد می‌کنم برای ...، خوب پس عده و ... کجا شد؟ إن شاء الله ادامه بحث جلسه بعد که وارد مطلب شویم.

شعور حسینی

عزیزان من! دقت کنیم شعور حسینی یعنی این، الآن است که انسان می‌فهمد بحث امام و امت چیست. وقتی فهمید که به حقیقت امام تمسک جسته نشد و نه تنها تمسک جسته نشد، بلکه امام را به قتلگاه بردند و امام را به شهادت رساندند، اینجاست که انسان وقتی می‌شنود، حالش دگرگون می‌شود و واقعاً انسان باید بر سر و سینه بزند، اینجاست که می‌فهمد اولیاء خدا چرا شب تاسوعا فقط دور حوض می‌گشتند و به عدد مخصوصی فقط می‌گفتند: ابالفضل، عباس و فقط همین دو کلمه را می‌گفتند و اشک می‌ریختند، خودشان را می‌زدند، روضه ای نبود همین دو کلمه برایشان روضه بود، مدام راه می‌رفتند و می‌گفتند: ابالفضل، عباس، چون می‌فهمیدند حقیقت عباس یعنی چه، می‌فهمند حقیقت حسین یعنی چه، می‌فهمند تمسک به ابالفضل عباس یعنی چه، می‌فهمند تمسک به ابی عبدالله الحسین سید و سالار شهیدان، آن امام همام (علیه الصلوة و السلام) یعنی چه، می‌فهمند، درک می‌کنند، این‌ها هستند که اتفاقاً تا اسم حضرات معصومین می‌آید، اشک می‌ریزند و ناله می‌کنند، امکان دارد جلوی من و تو امام را ذبح هم بکنند و روضه های سنگین هم بخوانند، اما حال ما تغییر نکند، اما آن که فهمید حقیقت امام چیست، ناله می‌کند، وقتی فهمید حقیقت نبی مکرم چیست، می‌گوید: اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا، ما شکایت می‌کنیم از این که دیگر نبی نداریم. وقتی حقیقت و باطن را متوجه شد و اینکه تمسک به باطن یعنی چه، آن موقع این داغ بیشتر او را می‌سوزاند.

[۱]. بقره/ ۲۵۵.

[۲]. الکافی، ج: ۲، ص: ۱۸.

[۳]. بقره/ ۱۷۹.

[۴]. اعراف/ ۳۳.